

جهانی شدن و تکثر فرهنگی

دکتر شجاع احمدوند*

چکیده

جهان امروز با دو وضعیت ظاهراً متعارض رو به روست: از یک سو شاهد ظهور شبکه‌ای از جنبش‌های سیاسی و فکری اقلیت‌های مذهبی، قومی، مهاجران، فمینیست‌ها، طرف داران حفظ محیط زیست و است که رفتار، عقاید و شیوه‌های زندگی و فرهنگ متفاوتی از فرهنگ مسلط جامعه ارائه می‌کنند و درگیر منازعه‌ای بزرگ‌تر بر سر شناسایی (recognition) هویت و تفاوت خود هستند. از سوی دیگر، جهانی شدن موجب درک نوینی از واقعیت جهان شده است که مطابق آن جهان مبدل به فضای عام مشارکتی با نیروهای اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیکی خاص خود شده که مهمترین خصلت آن ظهور فرهنگ جهانی است. پرسش اصلی این است که تأثیر جهانی شدن بر عرصه فرهنگ چه بوده است؟ آیا جهانی شدن موجب حل هویت‌های خاص فرهنگی در فرهنگ عام جهانی نوظهور شده است؟ آیا جهانی شدن به معنای حاکمیت فرهنگ واحد آنگلو - آمریکایی و نفی همه هویت‌های نوظهور است یا در کنار این فرهنگ جهانی، تکثرگرایی فرهنگی تداوم می‌یابد؟ این مقاله با ترسیم وضعیت تکثر فرهنگی موجود در بسیاری از جوامع و پدیده‌ی جهانی شدن سعی می‌کند وضعیت هویت و تکثر فرهنگی در عصر جهانی شدن را مورد بررسی قرار دهد؛ لذا فرضیه این مقاله این است که جهانی شدن ضمن ایجاد فرهنگ جهانی، شرایط امکان ظهور و تداوم فرهنگ‌های قومی، محلی، ملی، دینی و ... و هویت‌های متکثر را فراهم آورده است. این هویت سازی گاهی در قالب بومی سازی ارزش‌های جهانی چون دموکراسی، جامعه مدنی، اقتصاد و تجارت و ... نمودار می‌شود؛ همان طور که برخی کشورها، ارزش‌های جهانی فوق الذکر را با افزودن قیود فرهنگی و هویتی خاص جامعه‌ی خود مانند دموکراسی اسلامی به کار می‌برند.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، تکثر فرهنگی، هویت، فرهنگ، دموکراسی اسلامی.

جهان در چهار دهه‌ی آخر قرن بیستم، شاهد ظهور شبکه‌ای از جنبش‌های سیاسی و فکری اقلیت‌های مذهبی، قومی، مهاجران، فمینیست‌ها، طرف‌داران حفظ محیط زیست و ... بوده است. افراد وابسته به این جریان‌ها، رفتار، عقاید و شیوه‌های زندگی و فرهنگ متفاوتی از فرهنگ مسلط جامعه ارائه می‌کنند که در بسیاری موارد با واکنش منفی فرهنگ مسلط روبه‌رو شده‌اند. این جنبش‌ها بخشی از منازعه‌ای بزرگ‌تر بر سر شناسایی (recognition) هویت و تمایز، یا چنانچه بیکو پارخ می‌گوید «شناسایی تمایزات هویتی» (Parckh, 2000: introduction) هستند. از دید حامیان، این گونه درخواست‌ها منازعه‌ای برای آزادی، حق تعیین سرنوشت، کسب منزلت و علیه تعصبات ایدئولوژیک است.

اصحاب این خرده فرهنگ‌ها، مهم‌ترین خواسته‌شان این است که جامعه هویتشان را به رسمیت بشناسد، آن‌ها را محترم شمرده، مورد تأیید عمومی قرار دهد و رفتاری مشابه دیگران با آنان داشته باشد. حتی برخی از آن‌ها انتظار دارند که نه تنها تبعیضی علیه‌شان اعمال نشود و روش زندگی‌شان انحرافی آسیب‌شناسانه تلقی نشود، بلکه فرهنگشان روش معتبر و ارزش‌مندی برای سامان دهی مجدد جامعه تلقی شود.

خواسته‌ی "به رسمیت شناخته شدن"، ریشه در سیاست‌های قدیمی و نام‌آشنای عدالت اجتماعی و توزیع مجدد اقتصادی دارد. به ویژه توزیع مجدد اقتصادی هرگز مقوله صرف اقتصادی نبوده است، بلکه صراحتاً یا به طور ضمنی حائز الزامات فرهنگی نیز بوده است. چنانچه هدف سوسیالیسم کلاسیک صرفاً ایجاد فرصت‌های اقتصادی برای طبقات فقیر نبود، بلکه ایجاد فرهنگ جدید و اشکال نوینی از روابط اجتماعی نیز بود. حمله‌ی مارکسیسم به سرمایه‌داری در قالب تمدن و هویت جهانشمول جدید به واسطه طبقه‌ی پرولتاریا انجام می‌شد. اگر چه جنبش‌های جدید فرهنگی با هدف شناسایی و بر اساس دو مقوله تفاوت و هویت شکل گرفته‌اند، اما پیشگامان آن‌ها معتقد بودن مسأله‌ی هویت نمی‌تواند مستقل از ساختار بزرگ اقتصادی و سیاسی جامعه باشد. ارزشمند بودن یا نبودن هویت‌ها بستگی به جایگاهشان در ساختار قدرت و نقش آن‌ها در روابط اقتصادی دارد. زنان، اقلیت‌های فرهنگی، قومی و مذهبی و سایر گروه‌ها نمی‌توانند ابراز وجود کرده و هویت خود را نمایان کنند، مگر آن‌که از آزادی تعیین سرنوشت برخوردار باشند، فضای مناسب برای تنوع و تکثر در جامعه وجود داشته باشد، از

منابع و فرصت‌های مادی لازم برخوردار باشند، ترتیبات حقوقی مناسب در جامعه موجود باشد و ... همه این‌ها مستلزم ایجاد تغییرات ژرف و گسترده در همه‌ی شئون اجتماعی است. از سوی دیگر، در فرایند جهانی شدن (Globalization) و اطلاعاتی شدن که به دست شبکه‌های ثروت، فناوری و قدرت انجام می‌گیرد، جوامع دچار دگرگونی‌های اساسی می‌شوند و فرهنگ جدیدی شکل می‌گیرد، زیرا هر چند جهانی شدن و اطلاعاتی شدن، توان تولید، خلاقیت فرهنگی و توانایی ارتباطی انسان عصر حاضر را تقویت می‌کند، اما در عین حال حق انتخاب را از جوامع سلب می‌کند. با توجه به این که نهاد دولت و سازمان‌های جامعه مدنی بر پایه‌ی فرهنگ، تاریخ و جغرافیای یکسان و متمرکز استوارند، شتاب گرفتن ضرب آهنگ تاریخ و انتزاعی شدن قدرت در شبکه‌ای از رایانه‌ها، راهکارهای موجود کنترل اجتماعی و باز نمود سیاسی را نابود می‌سازد. مردم سراسر جهان به استثنای معدودی از نخبگان، کنترل خود را بر زندگی، محیط، شغل، اقتصاد، دولت، کشور و نهایتاً کل کوره‌ی زمین از دست خواهند داد و فرهنگی عام و جهانشمول بر جامعه‌ی جهانی حکم فرما خواهد شد. (کاستلز، ۱۳۸۰: ۹۸-۹۷).

۱. پایان ایدئولوژی و رابطه‌ی آن با جهانی شدن

سقوط ناگهانی رژیم‌های کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ بحث "پایان ایدئولوژی" و حاکمیت فرهنگ واحد آمریکایی را مطرح ساخت. دانیل بل در کتاب *پایان ایدئولوژی: فروپاشی عقاید سیاسی دهه پنجاه*، فروپاشی کامل بزرگ‌ترین ایدئولوژی‌های سیاسی قرن نوزدهم، یعنی سوسیالیسم مارکسیستی و لیبرالیسم کلاسیک را مفروض گرفت. به نظر او مفاهیم اصلی ایدئولوژی‌های سستی خصوصاً «جبریت و دترمینیسم تاریخی»^۱ و «خود تنظیمی بازار»^۲ قدرت اقتناع‌کنندگی مخاطبان خود را از دست داده‌اند. کتاب بل به رغم آهنگ نوستالژیکش، به تمجید از فضایل دنیای فارغ از منازعات ایدئولوژیک پرداخت.

فرانسیس فوکویاما که بعداً معاون ستاد برنامه ریزی و سیاستگذاری وزارت کشور ایالات متحده آمریکا شد، در مقاله‌ای - که بعدها مبدل به مطالعه‌ای تمام عیار شد - استدلال کرد که فروپاشی مارکسیسم - لنینیسم به عنوان ایدئولوژی سیاسی مترقی، «نقطه پایان تحول

ایدئولوژیکی انسان» بود. نمود این نقطه‌ی پایان، «قبل از هر چیز در فرسودگی کامل جایگزین‌های اصلی و سنتی لیبرالیسم غربی» مشهود بود. فوکویاما همچنین مدعی ظهور «جهان فارغ از ایدئولوژی» (deideologize world) شد. او تأکید کرد که برخلاف نظر دانیل بل، عصر حاضر را نمی‌توان عصر همگرایی لیبرالیسم و سوسیالیسم دانست. بلکه برعکس، آن، مبین «پیروزی گستاخانه‌ی اقتصاد و سیاست لیبرالیستی است.» فوکویاما تحت تأثیر کاهش اهمیت بنیادگرایی مذهبی و قومیت‌گرایی‌های ملی در «نظم نوین جهانی» در دهه ۱۹۶۰ پیروزی جهانی «اندیشه غربی» و گسترش فرهنگ مصرفی در سراسر جهان را فرایندی توقف‌ناپذیر شمرد. در نتیجه‌ی توسعه‌ی منطقی نیروهای بازار و گسترش فناوری‌های قدرتمند جدید، دموکراسی سرمایه‌داری غربی به عنوان «شکل نهایی حکومت انسان» (Fukuyama, 1989: 4) ظهور یافت. وی در مقاله‌ی «پایان تاریخ» با بیان برخی مشکلات جامعه‌ی فارغ از ایدئولوژی، بازاری شدن سریع اکثر روابط اجتماعی در دنیایی جهانی شده را پیش‌بینی و اعلام کرد که محاسبه منافع اقتصادی، حل پایان‌ناپذیر مسائل فنی و تکنولوژیکی و پاسخگویی به تقاضای بی‌وقفه‌ی مصرف‌کنندگان را به ارمغان می‌آورد. (Fukuyama, 1989: 18)

فوکویاما در دو مقاله‌ی اخیرش با دفاع از نظریه‌ی اصلی خویش توضیح می‌دهد که هدف نهایی ایدئولوژی، جهانی شدن بازار آزاد است. او نه تنها متذکر می‌شود که چنین پیشرفت‌هایی باعث به وجود آمدن «روندی برگشت‌ناپذیر» می‌شود، بلکه اضافه می‌کند که ضوابط و ارزش‌های آنگلو-آمریکایی شکل‌دهنده‌ی اصلی ساختار فرهنگی جهان نوین فارغ از ایدئولوژی خواهد بود. در حقیقت، فوکویاما چنین نتیجه می‌گیرد که وضعیت کنونی ایالات متحده به عنوان تنها ابزار قدرت ماندگار، این امر را «حتمی ساخته که آمریکا شدن فرهنگ جهان با جهانی شدن توأم خواهد بود.» (Fukuyama, 2000)

متفرد بی‌استیگر در کتاب جهانی‌گرایی: ایدئولوژی نوین بازار فرضیه ظهور دنیای فارغ از ایدئولوژی را رد می‌کند. به زعم او ایدئولوژی هنوز زنده است، هر چند مردم کسالت و خستگی ایدئولوژیکی را در جهانی بدون تاریخ محکوم می‌کنند، اما دهه‌ی آغازین سده‌ی بیست و یکم خیلی سریع مبدل به میدان نبرد ایدئولوژی‌های متضاد شد. پیشگام اصلی این مبارزه در قرن یاد شده - یعنی ایدئولوژی حاکم بر بازار یا به تعبیر استیگر جهانی‌گرایی - با مقاومت‌های جدی متعددی مواجه شده است. رقبای ایدئولوژیکی، از هر دو جناح راست و چپ سیاسی از قبل،

عضلات مفهومی خود را متبض کرده‌اند. نیروهای جهانی‌گرا با توصیف و پیش‌بینی مفهوم و جهت جهانی شدن، مبارزه با حریفان ضد جهانی شدن خود را تداوم می‌بخشند به گونه‌ای که هر دو سعی دارند اذهان عمومی را تحت تأثیر مباحث خود قرار دهند. این رقابت ایدئولوژیکی بر سر مفهوم و جهت جهانی شدن عمیقاً بر موضوعات سیاسی، اخلاقی و فرهنگی سده‌ی جدید تأثیر خواهد گذاشت. (Steger, 2000: 4-5)

دغدغهی اصلی این مقاله نیز سمت و سوی آتی جریان فرهنگی جهان است. پرسش این است که در شرایط جهانی شده‌ی کنونی تکلیف این سبک از هویت‌سازی چه خواهد شد؟ آیا پایان ایدئولوژی به معنای حاکمیت فرهنگ واحد آنگلو-آمریکایی و نفی همه‌ی هویت‌های نوظهور است؟ رابطه‌ی جهانی شدن فرهنگ با تکثرگرایی فرهنگی چیست؟

۲. جهانی شدن

با عنایت به این که این مقاله وضعیت تکثر فرهنگی در عصر جهانی شدن را بررسی می‌کند، ابتدا لازم است به روایت‌های مختلف از مفهوم جهانی شدن حتی به کوتاهی اشاره شود. مطابق نوشته‌های متفکران فرانسوی و آمریکایی دهه‌ی ۱۹۶۰ مفهوم جهانی شدن از یک منشاء نسبتاً نامعلوم نضج گرفت و اکنون مبدل به مفهوم غالب زبان‌های زنده‌ی دنیا شده است. البته هنوز هم تعریف دقیقی از آن که مورد اجماع همه متفکران باشد ارائه نشده است. به همین دلیل از منظر بسیاری، جهانی شدن همراه با نوعی قدرگرایی سیاسی و ناامنی مزمن است، چرا که تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی معاصر به معنای فرارفتن از توانایی دولت‌ها و شهروندان در کنترل، برخورد و مقاومت در برابر آن تغییرات است. به عبارت دقیق‌تر، در جهان کنونی مرزهای سیاست ملی به شدت متأثر از پدیده‌ی جهانی شدن هستند. جهانی شدن در بادی امر مبین فرایند گسترش، تعمیق و تسریع ارتباطات جهانی در همه‌ی عرصه‌های زندگی معاصر از مسائل فرهنگی گرفته تا جنایی و از مسائل مالی گرفته تا روحی و روانی است. اما درباره‌ی بهترین مفهوم‌بندی برای این ارتباطات گسترده‌ی جهانی توافقی همگانی وجود ندارد. دیوید هلد و همکارانش مشاجره درخصوص بهترین مفهوم‌بندی را در کتاب تغییرات جهانی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ (Held, 1999: 10) در قالب سه مکتب جهانی باوری^۱، شک‌اندیشی^۲ و

دگرگونی باوری^۳ توضیح داده‌اند.

هر کدام از این سه مکتب قرائت خاصی از جهانی شدن دارد. جهانی باورانی چون اوهما معتقدند جهانی شدن معرف دوران تاریخی‌یی است که در آن انسان‌ها در معرض انضباط شدید بازار جهانی هستند. در مقابل، شک اندیشانی چون هیرست و تامپسون برآنند که جهانی شدن واقعیت تقسیم جهان را به سه بلوک عمده‌ی اقتصادی نادیده می‌انگارند که در آن دولت‌های ملی همچنان قدرتمند باقی می‌مانند. سرانجام، دگرگونی باورانی چون روزنو و گیدنز معتقدند جهانی شدن مبین جریان تاریخی‌یی است که مطابق آن دولت‌ها و جوامع، در حال تجربه کردن تغییرات عمیق اجتماعی و فرهنگی هستند و می‌کوشند تا خود را با دگرگونی‌های گفته شده، همسو سازند.

الف - مکتب جهانی باوری

از منظر جهانی باوران، جهانی شدن معرف دوره‌ای تاریخی است که در آن دولت - ملت‌های سستی در اقتصادی جهانی، موجوداتی غیرطبیعی و حتی غیرممکن جلوه می‌کنند. چنین دیدگاهی مبین تفوق منطق اقتصادی است که در سیمای نئولیبرالی آن ظهور بازاری جهانی را نوید می‌دهد که در آن اصول رقابت جهانی موتور ترقی نوع بشرند. از نظر آن‌ها، جهانی شدن اقتصاد از طریق استقرار شبکه‌های تولید، تجارت و دارایی‌های چند ملیتی موجب «ملیت‌زدایی از اقتصاد ملی»^۴ می‌شود. در چنین اقتصاد بدون مرزی، دولت‌های ملی مبدل به کمربند انتقال سرمایه‌ی جهانی می‌گردند و در نهایت نقش ساده‌ای بین روش‌های محلی و منطقه‌ای و شیوه‌های حکومت جهانی بازی می‌کنند، به طوری که سیاست دیگر «هنر امکان‌پذیرها»^۵ نیست، بلکه نوعی «مدیریت بهینه‌ی اقتصادی»^۶ است. علاوه بر این، جهانی باوران، مدعی‌اند که جهانی شدن اقتصاد موجب ظهور الگوی جدیدی از برندگان و بازندگان در اقتصاد جهانی شده است. به نظر اینان، همان‌طور که تقسیم‌بندی قدیمی شمال - جنوب یک ناهنجاری تاریخی تلقی می‌شد، تقسیم‌بندی سستی مرکز - پیرامون نیز جای خود را به تقسیم کار جهانی با معماری

2. The sceptical school

3. The transformationalist school

4. denationalization of economics

5. art of the possible

6. economic management

پیچیده‌تری از قدرت اقتصادی داده است. بدین سان، جهانی شدن همراه با قطبی شدن فزاینده‌ی برندگان و بازندگان در عرصه اقتصاد جهانی است. افزون بر این، گسترش عالمگیر لیبرال دموکراسی، احساس ظهور تمدن جهانی را تقویت کرده است که با استانداردهای سازماندهی سیاسی و اقتصادی جهانی تعریف می‌شود. این «تمدن جهانی»^۱ سرشار از مکانیسم‌های حکومت جهانی است، خواه این حکومت جهانی در قالب صندوق بین‌المللی پول^۲ باشد یا در قالب ضوابط بازار جهانی، این چنین دولت - ملت‌هایی به شدت در معرض اقتدار نوین عام و خاص قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی هستند. بر این مبنای، برای نئولیبرال‌ها جهانی شدن، منادی نخستین تمدن اصیل جهانی است، درحالی‌که از منظر رادیکال‌ها، جهانی شدن مؤید نخستین تمدن بازاری جهانی است. از نظر جهانی باوران، ظهور اقتصاد جهانی، ظهور نهادهای حکومت جهانی و اشاعه و پیوند فرهنگ‌ها به یکدیگر، شاهدهی بر ظهور نظم نوین رادیکال است، نظمی که از پیش زوال دولت - ملت را اعلام می‌کند. از آنجا که اقتصاد ملی به جای آنکه مکانی برای فعالیت سیاسی - اقتصادی ملی باشد، مبدل به مکان رو به رشدی برای جریان‌ات جهانی و فراملیتی شده، بنابراین اقتدار و مشروعیت دولت - ملت در مظان چالش جدی قرار گرفته است. حکومت‌های ملی تا حد زیادی از تأمین خواسته‌ها و مطالبات شهروندان و کنترل رویدادهای درون مرزهای خود ناتوان شده‌اند. به علاوه، به عنوان نهادهای حکومت جهانی و منطقه‌ای نقش بزرگتری را به دست آورده‌اند، حاکمیت و استقلال دولت بیش از پیش فرسوده شده است. از سوی دیگر، با فرض وجود زیرساخت‌های جهانی ارتباطات و آگاهی فزاینده بسیاری از مردم نسبت به منافع مشترکشان، هیچ‌گاه شرایط تسهیل‌کننده‌ی همکاری‌های چند ملیتی، به این اندازه مساعد نبوده است. بر این اساس، علانمی از ظهور «جامعه مدنی جهانی»^۳ مشهود است. در رویکرد جهانی باوران، قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی به طور مؤثری غیرملی و پراکنده شده‌اند، به نحوی که دولت - ملت‌ها به‌رغم ادعاهای سیاستمداران ملی، به سرعت مبدل به «نوعی سازماندهی انتقالی برای مدیریت امور اقتصادی»^۴ شده‌اند. جهانی باوران از هر دو منظر لیبرالی یا رادیکال / سوسیالیستی، جهانی شدن را چیزی کم‌تر از بازسازی بنیادین «چارچوب

1. global civilisation

2. IMF (International Monetary Fund)

3. global civil society

4. a transitional mode of organization for managing economic affairs

کنش انسانی» نمی‌دانند.

ب - مکتب شک اندیشی

رویکرد شک اندیشی برخلاف جهانی باوری، با ارائه شواهد آماری، از فرایند جهانی تجارت، سرمایه‌گذاری و کار از سده‌ی نوزدهم به این سو، مدعی است که میزان کنونی وابستگی متقابل اقتصادی، به لحاظ تاریخی مسأله تازه‌ای نیست. به جای جهانی شدن، که از نظر مکتب شک اندیشی نوعی اقتصاد جهانی کاملاً همبسته است که در آن «قانون تک قیمت»^۱ حاکم است، شواهد تاریخی در بهترین حالت صرفاً حکایت از تشدید دامنه‌ی بین‌المللی‌گرایی یعنی تعامل بین اقتصادهای ملی موجود می‌کند. مکتب شک اندیشی با تکیه بر مفهومی کاملاً اقتصادی، جهانی شدن را یک اسطوره می‌داند که معادل یک بازار جهانی کاملاً همبسته است. شک‌اندیشان با تکیه بر این که میزان همبستگی اقتصادی از حد آرمانی^۲ موجود فروتر نمی‌رود و بسیار کم اهمیت‌تر از اواخر قرن نوزدهم است، نتیجه‌گیری می‌کنند که ظرفیت جهانی شدن معاصر به شدت گسترش یافته است. در این رابطه، شک‌اندیشان، جهانی باوران را به طور بنیادین معیوب و به لحاظ سیاسی خام و بی‌تجربه می‌دانند، زیرا به زعم آن‌ها جهانی باوران قدرت دولت ملی را در تنظیم اقتصاد بین‌المللی دست کم گرفته‌اند. نیروهایی که اقتصاد را بین‌المللی می‌کنند به جای آن که خارج از کنترل باشند، موجودیشان وابسته به توان تنظیمی دولت ملی در تضمین آزادسازی مستمر اقتصادی است. از نظر اغلب شک‌اندیشان، اگر شواهد جاری با استدلال اثبات شوند، اقتصاد جهانی به سوی نوعی منطقه‌گرایی حرکت می‌کند که در آن سه بلوک عمده مالی و تجاری، یعنی اروپا، آسیا - پاسیفیک و آمریکای شمالی بازیگران اصلی آن خواهند بود. در مقایسه با دوره کلاسیک استاندارد طلایی اواخر سده‌ی نوزدهم، اقتصاد جهانی از همبستگی کمتری نسبت به آن دوره برخوردار است. در میان شک‌اندیشان، جهانگرایی و منطقه‌گرایی به عنوان دو جریان متعارض نگریسته می‌شوند. بر مبنای برخی استدلال‌ها، اقتصاد بین‌الملل در قیاس با عصر امپراتوری‌های جهانی، از بعد جغرافیایی کمتر جهانی است.

ج - مکتب دگرگونی باوری

این مکتب از هر لحاظ حد واسط دو مکتب پیش گفته است. بنابراین نخستین مسأله این

1. law of one price

2. ideal type

است که نه مانند مکتب نخست به جهانی شدن کامل اعتقاد دارد و نه مانند مکتب دوم آن را رد می‌کند، بل معتقد به ظهور سطوحی از جهانی شدن است که به لحاظ تاریخی بی‌سابقه بوده است. وجوه غالب این نظریه برخلاف مکتب نخست که سرمایه‌داری جهانی، حکومت جهانی و جامعه مدنی جهانی بود و مکتب دوم که وابستگی محدودتر جهان را به یکدیگر نسبت به دهه ۱۹۸۰ باور داشت، متمرکز بر تغلیظ (به لحاظ شدت و وسعت) جهانی شدن است. به عبارت دقیق‌تر نسبت به دهه‌های گذشته وابستگی متقابل کشورها از نظر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تکنولوژیکی به یکدیگر بیشتر شده است. این مکتب در مورد قدرت حکومت ملی نیز برخلاف دو مکتب پیشین که یکی معتقد به افول یا فرسایش قدرت ملی است و دیگری به تحکیم یا افزایش قدرت مذکور، به پیوستگی قدرت‌های ملی در سطح بین‌الملل و بازسازی روابط قدرت در سطح ملی اعتقاد دارد. به عبارت دیگر در عصر حاضر حتی افزایش سطح توان نظامی کشورها بدون توجه به الزامات نظام بین‌الملل، قدرت ملی محسوب نمی‌شود، بلکه تعریف قدرت باید به گونه‌ای بازسازی شود که تعامل منطقی با جهان پیرامون را شامل شود. افزون بر این، بازسازی نیروهای مدرنیته، معماری جدید نظم جهانی، تغییر شکل جامعه‌ی سیاسی در راستای تقویت روابط منطقه‌ای و همگرایی و دگرگونی قدرت دولتی در پرتو جهانی شدن، مهم‌ترین مشخصه‌های جهانی شدن از منظر دگرگون‌باوران هستند.

با عنایت به مکاتب سه‌گانه فوق‌الذکر می‌توان گفت که واقعیت جهانی شدن را می‌توان در سه سطح مورد بررسی قرار داد؛ در سطح اقتصادی: (۱) شاهد ظهور اقتصاد جهانی و مفهوم وفاداری طبقاتی چند ملیتی هستیم، به این معنی که اقتصاد از محلی برای برای رشد فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی محلی به مکانی برای رشد جریان‌های اقتصادی فراملیتی تبدیل شده است. (۲) شاهد ظهور الگوهای جدید برابری و نابرابری هستیم. همه‌ی کشورها می‌توانند تولید کالای خاصی را به انحصار خود درآورند و لذا شاهد نوعی نابرابری در بین کشورها هستیم. (۳) شاهد ظهور اقتصاد اطلاعاتی هستیم، اقتصاد که برخلاف ادوار گذشته، تلاش‌های فیزیکی و طی راه‌های طولانی در آن حرف نخست را نمی‌زند، بل هر فرد، نهاد یا مجموعه‌ای که از اطلاعات بیشتر و سریع‌تری برخوردار باشد توفیق بیشتری خواهد داشت. (۴) شاهد ظهور الگوهای جدیدتری از برندگان و بازندگان هستیم، به این معنی که تقسیم‌بندی‌های سستی شمال - جنوب و مرکز - پیرامون تغییر کرده‌اند و اقتصاد به سمت بازی‌های با حاصل جمع جبری غیرصفر

می‌رود. به عبارت دیگر بازی‌های اقتصادی از نتیجه برد - باخت تبدیل به برد - برد شده‌اند که در آن همه‌ی بازیگران به نسبت فعالیتشان برنده می‌شوند. (۵) شاهد ظهور یک بازار جهانی قوی هستیم که رقابت موتور محرک آن است. مهم‌ترین اصل حاکم بر این بازار ملیت زدایی از اقتصادهای ملی است. در این بازار نیروهای غیرفردی بسیار قدرتمندی وجود دارند. در اینجا قدرت دولت‌ها در میان سایر نهادها و جماعات توزیع شده است.

در سطح سیاسی: (۱) شاهد غیر طبیعی و غیرممکن بودن دولت ملت‌های سنتی هستیم. دولت - ملت سازماندهی نوینی یافته است به گونه‌ای دولت - ملت سنتی زوال یافته و اقتدار عام و خاصی در قالب قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی ظاهر شده است. (۲) شاهد تحول در مفهوم اقتدار هستیم، به این معنی که مانند سابق امکان کنترل رویدادهای درون مرزهای ملی وجود ندارد. کاربرد زور نیز در انحصار دولت‌های ملی نیست، قدرت سیاسی و اقتصادی به شدت پراکنده شده است. (۳) شاهد تحول در مفهوم مشروعیت سیاسی هستیم، به سبب گسترش اطلاعات و ارتباطات، دولت‌های ملی دیگر توان تأمین خواسته‌های شهروندان خود را ندارند. در واقع، به سبب پیوندهای جهانی تأمین رضایت شهروندان ملی دیگر کفایت نمی‌کند، زیرا شهروند نیز خصلتی جهانی پیدا کرده است به طوری که هر دولت نه تنها موظف به تأمین مطالبات شهروندان خود است بلکه در موارد زیادی مثل حقوق بشر باید پاسخ‌گویی شهروندان جوامع دیگر نیز باشد. (۴) شاهد تحول در مفهوم استقلال هستیم، استقلال دولت در معرض فرسایش جدی واقع شده است و نهادهای منطقه‌ای و جهانی اولویت یافته‌اند. از این رو، منطقه‌گرایی برخلاف دوره‌های قبل در تعارض با جهان‌گرایی قرار ندارد بلکه مقدمه‌ی ضروری آن تلقی می‌شود. (۵) شاهد آن هستیم که دولت ملی مبدل به یک سازمان انتقالی برای مدیریت امور اقتصادی شده است. در این وضعیت، سیاست دیگر هنر امکان‌پذیرها نیست، بلکه نوعی مدیریت بهینه‌ی امور اقتصادی است.

در سطح فرهنگی: (۱) شاهد ظهور تمدن جهانی هستیم، تنش زدایی و ائتلاف برای صلح مفاهیم عمده‌ای هستند که در این فرهنگ جهانی اولویت دارند. (۲) شاهد ظهور هویت‌های عام جهانی در عین تکثرگرایی فرهنگی در جوامع هستیم. این وضعیت به ظاهر، متناقض‌نماست، چراکه از یک سو شاهد ظهور عناصر فرهنگ جهانی هستیم و از سوی دیگر ضمن تداوم هویت‌های خاص فرهنگی چون بنیادگرایی، ملی‌گرایی و قومیت‌گرایی، حتی شاهد تشدید این

خاص‌گرایی‌ها نیز هستیم. (۳) شاهد گسترش حجم ارتباطات فرهنگی به لحاظ سرعت، گستره و شدت و پیوند خوردن فرهنگ‌ها به یکدیگر هستیم و در نتیجه ارزش صادرات و واردات فرهنگی مثل برنامه‌های تلویزیونی، رادیویی، ماهواره‌ای، فیلم و... به شدت افزایش یافته است. نظام‌های ملی پخش برنامه‌ها متأثر از رقابت‌های بین‌المللی شده است. اتصال به اینترنت به شدت ارتقاء یافته است. کنترل‌های فرهنگی بی‌اثر شده است. سلطه‌ی جهانی زبانی انگلیسی گسترش یافته است. (۴) شاهد ظهور جامعه مدنی جهانی هستیم؛ در این وضعیت حتی خرده فرهنگ‌ها نیز می‌توانند از این وضعیت بهره‌مند شوند، فشار و اجحاف حکومت بر برخی قومیت‌ها، واکنش نظام‌مند افکار عمومی جهانی را به همراه خواهد داشت. (۵) شاهد ظهور جامعه‌ی مدنی جهانی هستیم. مایک فدرستون که جهانی شدن اقتصادی را جهانی شدن از بالا و جهانی شدن اجتماعی و فرهنگی را جهانی شدن از پایین می‌داند، می‌گوید گفت و گوی فرهنگ‌ها از یک سو اعتراف به ناتوانی و ناقص بودن فرهنگ‌ها و نیازمندی آن‌ها به تکمیل خود به واسطه سایر فرهنگ‌هاست، از سوی دیگر، این گفت و گو محدودیت حقوق بشر نیست، بلکه به معنی توسعه تساهل و مداراست. مثلاً برخی متفکران که از مفهوم اسلامی امت سخن می‌گویند مرادشان تأسیس مجموعه‌ای از حقوق برای گروه‌های مختلف است که خود را به واسطه‌ی آن با اخلاقیات گروهی هماهنگ سازند. (Featherstone, 2002: 45) لذا به زعم او، اعتراض به ضعف، خود نخستین گام برای تأسیس عرصه‌ی عمومی و به تبع آن جامعه‌ی مدنی جهانی است.

در اواخر قرن بیستم شاهد تغییرات جدی در جهانی شدن فرهنگ خصوصاً در ماهیت جغرافیایی، فوریت و سرعت تعاملات و ارتباطات فرهنگی، ظهور فناوری‌های جدید و نهادمندسازی تعاملات فرهنگی هستیم. وجوه اصلی این دگرگونی‌ها از دید دیویدهلد و همکاران عبارتند از: (Held, 1999:363-369)

نخست، جهان در آغاز سده‌ی بیستم شاهد موجی از نوآوری‌های تکنولوژیک در عرصه ارتباطات و حمل و نقل بود. این نوآوری‌ها موجب ظهور کانال‌های ارتباطی وسیع، انواع ارتباطات در مناطق و محلات مختلف و کاهش جدی هزینه ارتباطات و حمل و نقل شد. البته، رشد زیرساخت‌های ارتباطی صرفاً موجب افزایش ارتباطات جهانی نشد، بلکه هم توسعه‌ی الگوهای ارتباط ملی را تسهیل کرد، هم رشد جریان‌های فرهنگی جدید چندملیتی را. در اواخر

قرن بیستم موج جدیدی از نوآوری‌ها ظاهر شد که دامنه و سرعت آن قابل مقایسه با تکنولوژی‌های پیشین نبود، مثل: دیجیتالی شدن اطلاعات و تصاویر، ظهور سیستم‌های ماهواره‌ای و ارتباطات از راه دور، فناوری‌های جدید فیبر نوری و پیوند شبکه‌های کامپیوتری با ارتباطات تلفنی که ترجمان غایی آن شبکه‌های جهانی ارتباطی بود. در کنار این زیرساخت‌های تکنولوژیکی، مجموعه‌ای از نهادها و سازمان‌ها ظهور یافتند که کار ویژه‌ی آن‌ها تنظیم مقررات لازم برای این جریان‌های نوظهور فرهنگی بود. گروهی از این نهادها مثل یونسکو مسئول مستقیم امور فرهنگی جهان بودند و گروهی دیگر مانند ITU و INTELSAT و سازمان تجارت جهانی (WTO) که به دنبال اشاعه فرهنگ تجارت آزاد و جهانی است، مسئولیت تنظیم مقررات جهانی برای زیرساخت‌های تکنولوژیکی جهان را عهده‌دار شدند. این مقررات البته، موجب تحدید ارتباطات نشد، بلکه ارتباطات در هر سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی همچنان گسترش یافت.

دوم، جهانی شدن فرهنگ در دوران معاصر متفاوت از اشکال ماقبل مدرن است، به ویژه عصر کنونی شاهد وسعت زیاد تصاویر و متونی است که با شدت و سرعت بیشتری نسبت به دوره‌های قبل ارسال می‌شوند. در هر دو سطح ملی و بین‌المللی، اقتصاد و فرهنگ با تراکم زیاد اطلاعات مواجهند. نقش دست‌کاری‌های نمادین و کنترل معارف کاربردی و استراتژیک نه تنها در غرب، بلکه در همه نقاط جهان به شدت افزایش یافته است. اشباع مالکیت رادیو، تلویزیون و تلفن در غرب، افزایش محسوس آن‌ها در جنوب و ظهور فناوری‌های جدید ارتباطی بومی موجب توسعه منابع اطلاعاتی مردم شده است. این وسعت اطلاعات بومی، با افزایش ورود اطلاعات، نمادها و کالاهای مصنوع خارجی به درون اقتصاد ملی همراه شده است. شبکه‌های رادیویی، آگهی‌های تجاری، صادرات فیلم، برنامه‌های تلویزیونی، حراج کتاب و مجله همگی حکایت از جهانی شدن تولیدات و گروه‌های مرجع داشت. به موازات گسترش دامنه و شدت، سرعت تعاملات و اشاعه فرهنگی نیز افزایش یافت. در عرصه خبررسانی این تحول در قالب ارسال تصاویر زنده و با حداکثر سرعت ممکن از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای اتفاق می‌افتد. این نوع پیوند فرهنگی که از طریق خطوط تلفن، تصاویر زنده ماهواره‌ای یا ویدئوکنفرانس تجلی می‌یابد - مبین سرعت و فوریت در فرایند جهانی شدن معاصر است و دقیقاً نقطه‌ی تمایز جهانی شدن عصر حاضر با اشکال تاریخی آن است. البته تفاوت‌های دیگری نیز در مورد

سرعت و شتاب اطلاعات، فشردگی و تراکم اطلاعات و نسبت‌های خارجی / داخلی، جهانی / محلی در مکان‌ها و زمان‌های مختلف وجود دارد.

سوم، این نکته حائز اهمیت است که این سیستم‌ها در حوزه‌ی ارتباطات تجاری، تولید و پخش، مورد پذیرش و استفاده‌ی عمومی قرار می‌گیرند. فرهنگ‌های نخبگان، فرهنگ‌های علمی و آکادمیک که از این تکنولوژی‌ها استفاده می‌کنند و گاهی نقش اصلی را بازی می‌کنند، در دریای آزاد نظام‌های اطلاعاتی تجاری غرق می‌شوند. نمی‌توان هیچ نمونه‌ی تاریخی برای این جریان‌های فرهنگی پیدا کرد. رشد انفجاری سفرهای تفریحی و گردشگری از ۱۹۴۵ به این سو نیز از همین مقوله است، هر چند توریسم دارای سابقه‌ی تاریخی در گردشگری نخبگان قرن ۱۹ اروپا دارد با این تفاوت که وسعت و دامنه آن هرگز قابل مقایسه با ارتباطات امروزی نیست.

چهارم، اشکال مسلط جهانی شدن فرهنگ تغییر یافته‌اند. در دولت‌های سلطنتی گذشته، روشنفکران و تئوکرات‌ها عاملان اصلی اشاعه فرهنگ بودند. در عصر حاضر نقش آن‌ها جایگزین وسایل بزرگ ارتباط جمعی و جریان‌های بزرگ فردی و جمعی شده است. بنگاه‌های چند ملیتی (MNCs)^۱ در قلب این فرایندهای ارتباطی قرار دارند. اگرچه بنگاه‌های بزرگ ارتباطی در پنج دهه گذشته تنها نبوده‌اند - و می‌توان منشأ آژانس‌های بین‌المللی خبررسانی و انتشاراتی را به قرن ۱۹ و صادرکنندگان بین‌المللی فیلم را به دوران بین دو جنگ بازگرداند - اما قدرت و توان فرهنگی آن‌ها از نظر تاریخی قابل مقایسه با عصر کنونی نیست. در سطح ملی، این بنگاه‌ها شامل سازمان‌های رادیو، تلویزیون و ارتباطات تلفنی، تحت حاکمیت بخش عمومی هستند، اما هر اندازه که این‌ها به سمت خصوصی شدن می‌روند بیشتر و بیشتر تحت حاکمیت بنگاه‌های خصوصی چند ملیتی قرار می‌گیرند.

پنجم، قشر بندی جهانی شدن فرهنگ نیز به سرعت تغییر کرده است. از زمان ظهور تجدید غربی، جریانات فرهنگی به همراه کنترل‌های خاص غربی از غرب به سراسر جهان صادر شده‌اند. در دوران معاصر، این جریان‌های فرهنگی از دل نهادهای قدرتمند فرهنگی غرب چون مطبوعات، آژانس‌های خبررسانی، صنایع موسیقی و فیلم سازی، دانشگاه‌ها و... ساطع می‌شوند. در جامعه غربی نیز در اواخر قرن نوزدهم، توازن قدرت فرهنگی و الگوی سلطه جهانی فرهنگ از بریتانیا، فرانسه و آلمان به ایالات متحده منتقل شد. البته، این جریانات فرهنگی

1. MNCs (Multinational Corporations)

ابتدا از راه مهاجرت و سپس از طریق سایر اشکال تغییر فرهنگی، به شکلی معکوس، از جنوب به شمال و از شرق به غرب آمدند. موسیقی، غذا، عقاید و ادبیات از جنوب و شرق به درون فرهنگ‌های غربی اشاعه پیدا کردند، و خطوط جدیدی از درهم تنیدگی و شکستگی فرهنگی را ایجاد کردند.

ششم، در اینجا می‌توان از تغییر عمده دیگری در اشکال تاریخی جهانی شدن فرهنگ سخن گفت. فرهنگ وسیله‌ای است که به واسطه‌ی آن افراد و جمعیت‌ها خود را ساماندهی کرده و هویت خود را در زمان و مکان مفهوم‌بندی می‌کنند. راه‌های مختلف برای تغییر شکل جهان نیز وجود دارد. سخن گفتن از جهانی شدن، قبل از هر چیز سخن گفتن از گفتمانی فرهنگی است که مطابق آن جهان کره‌ای است معلق در فضا. هیچ گاه شکل، وسعت و موقعیت کره‌ی زمین در مجموعه‌ی هستی این اندازه شناخته نشده بود؛ روش‌هایی که به واسطه‌ی آن فرهنگ‌ها بتوانند خود را در مجموعه‌ی بزرگ‌تر کیهان جاده‌دهند، چنین متنوع نبوده است. برخی از فرهنگ‌ها قبل از عصر روشنگری اروپا، جهان را یک کل تصور می‌کردند و افراد آن را فراتر از تمایزات جامعه‌شناسانه، بیولوژیکی و روانشناسانه، به اسم عام بشر خطاب می‌کردند. درون این گفتمان می‌توان شکل خاصی از جهانی شدن فرهنگ را توصیف کرد - ظهور عقایدی درباره‌ی انسان و جهان. حتی اگر اغلب مردم در فرهنگی محلی یا ملی و یا مکانی خاص بمانند، ادامه‌ی زندگی در آن مکان، بدون داشتن ارتباطات فرهنگی با جهان پیرامون برای آن‌ها ناممکن است.

۳. تکثر فرهنگی

در کنار وضعیت فوق‌الذکر، جهانی شدن وضعیت دیگری را نیز موجب یا حداقل تشدید کرده است و آن تکثرگرایی فرهنگی و یا پدیده‌ای است که بسیاری از متفکران آن را فرهنگی کردن جهان نام نهاده‌اند. در این وضعیت اصحاب فرهنگ‌های خاص نه تنها فرایند جهانی شدن فرهنگ را نمی‌پذیرند، بلکه جهانی شدن را به عنوان خطر مشترک خود و زمینه‌ای می‌دانند که به واسطه‌ی آن گام‌های خود را در جهت حفظ هویت و بازشناسی فرهنگی خود مستحکم‌تر می‌دانند. نخستین ویژگی این‌ها طرد و رفض فرایند جهانی شدن است. جوهرگرایی و ویژگی مهم دیگر آن‌هاست. به هیچ وجه اهل مدارا و تساهل با اصحاب فرهنگ‌های دیگر نیستند. هرچند پیترسون و همکاران با طرح سه نوع خاص گرایی انزواطلبانه، خاص گرایی ستیزه‌جویانه و

خاص‌گرایی ریشه‌دار معتقدند، جوهرگرایی مکنون در این خاص‌گرایی فرهنگی در هر کدام از این گونه‌های سه‌گانه متفاوت است، اما فصل مشترک همه آن‌ها برنتابیدن نسبت‌گرایی فرهنگی است. (Peterson, 1999:80) برای فهم بیشتر این وضعیت نگاهی کوتاه به جریان کثرت‌گرایی فرهنگی ضروری به نظر می‌رسد.

الف - گونه تفاوت: بحث از تکثر فرهنگی، بحث از تفاوت است، اما نه هر تفاوتی، بلکه تفاوت‌های ناشی از فرهنگ. به عبارت دقیق‌تر، مجموعه‌ای از باورها و رفتارها که گروهی از مردم، خود، جهان پیرامون و زندگیشان را براساس آن باورها و کردارها می‌شناسند و سامان می‌دهند. از این رو، حداقل می‌توان از دوگونه تفاوت ناشی از انتخاب‌های فردی و تفاوت ناشی از تنوع فرهنگی سخن گفت. در مورد تفاوت‌های ناشی از انتخاب‌های فردی^۱ ذکر این نکته لازم است که پدیده‌های اجتماعی حاصل افعال آدمیانند و آدمیان نیز فاعلانی هستند که ارزش، اعتقاد، هدف، معنی، امر و نهی، احتیاط و تردید بر افعالشان حاکم و جزء لاینفک شخصیت وجودی آن‌هاست. (لیتل، ۱۳۷۳: ۶۳) هر چند پاره‌ای از نویسندگان عقلانیت فردی را مورد انتقاد قرار داده‌اند و گفته‌اند که این مفهوم، پاره‌ای از عزم‌ها و عمل‌های انسان را نادیده می‌گیرد چنانچه آمارتیا سن در کتاب انتخاب، رفاه و اندازه‌گیری معتقد است در انتخاب فردی تنها منافع نیستند که اهمیت دارند زیرا "انسان اقتصادی محض، هالویی بیش نیست" (Sen, 1982: 99) بلکه تعهدات نیز اهمیت ویژه‌ای دارند. پس برای درک انتخاب فردی انسان، هم باید عزم و اراده او را بر پیشینه کردن منافع و فواید مدنظر داشت و هم وفای به عهد را. البته در مورد انتخاب فردی طبیعتاً انسان‌ها با یکدیگر تفاوت دارند، اما این نوع تفاوت‌ها نمی‌تواند مبنای پلورالیزم فرهنگی در جامعه باشد، بل نوع دوم تفاوت‌ها که ریشه در نظام‌های معنایی فرد و جامعه دارند، مبین تنوع فرهنگی و مورد بحث این مقاله است.

اما در مورد تفاوت‌های ناشی از تنوع فرهنگی نیز باید به ویژگی‌های آن اشاره کنیم. نخست این که با حدودی از اقتدار همراه است. اقتدار ناشی از مقاومت در برابر فرهنگ مسلط جامعه است. این نوع تفاوت که در چارچوب رهیافت فوکویی با عنوان میکروفیزیک‌های قدرت از آن یاد می‌شود، نقدی است بر روایت‌های بزرگ‌رهایی‌بخش یا آنچه ژان فرانسوا لیوتار "فزاروایت"

می‌نامد. در حالی که در مدرنیته تأکید بر روایت‌های کلان از قدرت وجود داشت، در پسامدرن بر روایت‌های خرد یا میکرو فیزیک‌های قدرت تأکید می‌شود که مهمترین ویژگی آن‌ها مقاومت است، یعنی هر جا که عنصری از مقاومت وجود داشته باشد، موضوع روابط قدرت قرار می‌گیرد. ظهور خرده فرهنگ‌های مذکور نیز در عصر پسامدرن موجب تفوق تضاد، تفاوت و تنوع در اشکال علم شده و بر اجماع و هم‌شکلی استدلال علمی می‌شود (Howarth, 1995:119 and, Rouse, 1996:93-113).

دوم آن که در قالب نظام معنایی خاص که به شکل تاریخی از پیش تکوین یافته، شکل می‌گیرد. در اینجا اعمال، رفتار، کلمات نگرش‌ها و در کل، هویت دارای شخصیتی ارتباطی است، یعنی در قالب نظام معنایی تشخص می‌یابد. معنای اجتماعی کلمات، گفتارها، اعمال و نهادها را با توجه به بافت کلی که این‌ها خود بخشی از آن هستند می‌توان فهمید. هر معنایی را تنها با توجه به عمل کلی‌یی که در حال وقوع است و هر عملی را با توجه به گفتمان یا نظام معنایی خاصی که در آن قرار دارد باید شناخت. پس اگر بتوان عمل و گفتمانی را که عمل در آن واقع می‌شود توصیف کرد، می‌توان فرایند را درک، تبیین و ارزیابی نمود. مثلاً عمل گذاشتن ضربدر بر روی کاغذ و انداختن آن در جعبه - عمل رأی دادن در انتخابات - تنها در نظام معنایی لیبرال دموکراسی معنا می‌دهد. بنابراین، رأی دادن تنها با اعمال و پدیده‌هایی که رأی دادن بخشی از آن‌هاست اهمیت می‌یابد. (Howarth, 1995:120) از دو نکته‌ی بالا می‌توان نتیجه گرفت تفاوتی که مبنای تکثر فرهنگی است، تفاوت ناشی از انتخاب فردی نیست، بل تفاوتی است که اولاً با عنصری از اقتدار ارتباط دارد و ثانیاً در قالب نظام معنایی خاص شکل گرفته است.

ب - اشکال مختلف تنوع فرهنگی: با توجه به مبحث پیش گفته می‌توان از سه نوع تکثر فرهنگی سخن به میان آورد: تکثر خرده فرهنگ‌ها، تکثر اندیشه‌ها و تکثر جماعات خودآگاه. اینک به اختصار نگاهی به این سه شکل تنوع فرهنگی خواهیم انداخت تا به تدریج فضای مناسب برای بحث درباره‌ی جهانی شدن فرهنگ فراهم شود. (Parekh, 2000:123-6)

۱- تکثر خرده فرهنگ‌ها: در این نوع تکثر اعضاء خرده فرهنگ عام با یکدیگر اشتراک دارند؛ اما الف) گروهی از آن‌ها عقاید و رفتارهای خاصی را پذیرا هستند که به قلمرو خاصی از زندگی ارتباط دارد. مانند: هم جنس بازان، کسانی که سبک زندگی و ساختار خانوادگی نامتعارفی

را در پیش گرفته‌اند. ب) گروهی دیگر شیوهی جدیدی از زندگی را که خاص خود آن‌هاست ابداع کرده‌اند. مانند: افرادی که در معادن کار می‌کنند، ماهی‌گیران، مدیران بخش‌های اجرایی، پروازهای بین‌المللی و هنرمندان. همه این‌ها نظام مسلط معنایی و ارزش‌های مسلط جامعه‌شان را می‌پذیرند اما به دنبال آن هستند که درون این فرهنگ مسلط روزنه‌ای برای سبک خاص و متفاوت زندگی خود پیداکنند. آن‌ها به دنبال فرهنگ جایگزینی نمی‌گردند، بلکه به دنبال متکثرسازی فرهنگ موجود هستند. (Parekh, 2000:123-6)

۲- تکثر اندیشه‌ها: بعضی از افراد جامعه نسبت به برخی اصول و ارزش‌های اساسی فرهنگ مسلط جامعه منتقد هستند و درصددند تا آن را در مسیر اندیشه‌های مورد نظر خودشان قرار دهند. مثلاً فیمینیست‌ها نسبت به چارچوب‌های مردسالارانه جامعه انتقاد دارند، مذهبی‌ها به روش‌های سکولاریستی معترضند، طرف‌داران محیط زیست چارچوب‌های تکنوکراتیک و انسان‌مدارانه را بر نمی‌تابند. این گروه‌ها و گروه‌های مشابه نه خرده فرهنگند - چون معمولاً بنیان‌های فرهنگ حاکم را به چالش می‌کشند - و نه جامعه فرهنگی مجزایی هستند که با ارزش‌ها و جهان‌بینی خاص خود زندگی کنند، بل صرفاً اندیشه‌ی متفاوتی ارائه می‌دهند که چگونه می‌توان فرهنگ موجود را از نو بازسازی کرد.

۳- تکثر جماعات خودآگاه: ویژه‌ی جوامع بسیار مدرن است که چند اجتماع خودآگاه و اجتماعات کم و بیش سازمان یافته را با نظام‌های اعتقادی خاص در خود جای داده است. آن‌ها شامل مهاجران جدید، جوامع طویل‌القامه قدیمی نظیر یهودیان، کولی‌ها و آمیش‌ها، جوامع مذهبی و گروه‌های فرهنگی اقلیم - محور نظیر مردمان بومی سرزمینی خاص، باسک‌ها، کاتالان‌ها، اسکات‌ها، ولزی‌های انگلستان و کبکی‌های شرق کانادا هستند.

هر چند این سه شیوه تنوع فرهنگی دارای نقاط اشتراک زیادی هستند، اما در برخی جنبه‌های مهم با یکدیگر اختلاف دارند. تکثر خرده فرهنگها در فرهنگ مشترکی قرار گرفته که میل به گشودگی و تنوع دارد و نمی‌خواهد با فرهنگی دیگر جایگزین شود. البته این بدان معنا نیست که این نوع تنوع فرهنگی ساده‌تر از دیگران قابلیت اصلاح و تطبیق دارد. ازدواج‌های تک جنسی و هم‌زیستی جنسی مردان با یکدیگر بسیاری از اعضاء جامعه را می‌رنجانند و واکنش‌های جدی میان آن‌ها برمی‌انگیزاند. با این حال، انتقاد ناظر بر دامنه آزادی عمل این زوج‌ها و تفسیر آن‌ها از ارزش‌هایی چون خودمختاری و انتخاب فردی است که عمدتاً در دل فرهنگ مسلط معنا

می‌دهد. اما تکثر اندیشه‌ها معرف سبک خاصی از زندگی است که یا تماماً مورد طرد و رد فرهنگ مسلط است، یا در تئوری مورد قبول است، اما در عمل انکار می‌شود. این دیدگاه بسیار رادیکال‌تر و جامع‌تر از تکثر خرده فرهنگی است، بنابراین نمی‌توان به سهولت آن را با فرهنگ مسلط انطباق داد. نهایتاً، تکثر جماعات خودآگاه کاملاً متفاوت از دو نوع دیگر است. این دیدگاه از تکثری از جماعات طویل‌الاستقرار نشأت می‌گیرد؛ جماعتی که هر کدام تاریخی بلند داشته و سبک زندگی خاصی دارند و مایلند به حفظ و ترویج آن سبک بپردازند. تنوع موجود در ایجاد تنوعی دقیق و مستحکم است، بدین معنی که مرزهای دقیق و منجزی میان آن‌ها ترسیم شده است. به سبب عمق این تنوع و تعصب نسبت به سبک خاص زندگی‌شان، امکان انطباق آن با فرهنگ مسلط، هم ساده است و هم دشوار. به هر تقدیر، واژه‌ی "جامعه‌ی متکثر" و "تکثر فرهنگی" عمدتاً برای اشاره به جامعه‌ای به کار می‌رود که هر سه این نوع فرهنگ و انواع دیگری را نیز در خود جای داده باشد. (Parekh, 2000:125)

۴- تکثر فرهنگی در عصر جهانی شدن

متفکران فعال در عرصه‌ی جهانی شدن پیچیده‌ترین وجه جهانی شدن را وجه فرهنگی آن می‌دانند چرا که به زعم آن‌ها جهانی شدن از یک سو موجب ادغام فرهنگ‌ها و تأسیس فرهنگ واحد جهانی می‌شود و از سوی دیگر به تکثر فرهنگی یا فرهنگی شدن جهان نیز می‌انجامد؛ به این معنا که متأثر از فرایند جهانی شدن، انواع متنوعی از گرایش‌های فرهنگی در جوامع مختلف ایجاد شده‌اند که ریشه اصلی همه آن‌ها را باید در فرایند جهانی شدن جست و جو کرد.

الف - تکثر فرهنگی واکنشی در برابر ادغام در فرهنگ مسلط

واژه‌ی "تکثر فرهنگی" ابتدا برای جوامعی به کار رفت که خود را مواجه با گروه‌های مجزای فرهنگی یافتند. این جوامع به طور تاریخی از فرهنگ ملی واحد برخوردار بودند و انتظار داشتند که همه شهروندان در آن حل شوند، اما اکنون خود را در برابر گروه‌های متنوعی یافته‌اند (چه گروه‌های با ریشه بلند تاریخی و چه گروه‌های تازه وارد) که تمایلی به حل شدن در فرهنگ مسلط ندارند و چالش‌های جدیدی را به وجود آورده‌اند؛ مثلاً ایالات متحده آمریکا به عنوان ملتی از مهاجران، به قول تئودور روزولت بر "ادغام سریع بیگانگان" در فرهنگ و زبان

بنیانگذاران جمهوری آمریکا تأکید داشته است. تحت تأثیر ایده‌ی فرهنگ و هویت واحد آمریکایی که هسته‌ی مرکزی "آمریکا گرایی"^۱ را تشکیل می‌دهد. این کشور مبدل به "پناهگاهی بزرگ برای مردم گوناگون"^۲ شد، هر چند هرگز مبدل به جزیره‌ی امنی برای فرهنگ‌های مختلف نشد، زیرا در بهترین حالت، این فرهنگ‌ها حاشیه‌ای بر جریان اصلی فرهنگ مسلط شدند. به دلایلی که فرصت طرح آن‌ها در اینجا نیست، منازعه‌ی سیاهان در دهه ۱۹۶۰ در آمریکا خصیصه‌ی فرهنگی به خود گرفت و بسیاری از رهبران آن بر حفظ و شناسایی فرهنگشان تأکید داشتند. برخی به عنوان تأییدی بر هویت مستقل قومیشان، برخی به این امید که جبران ناکامی‌های آموزشی فرزندان آن‌ها باشد، برخی در راستای تأسیس بنیانی سیاسی و ایدئولوژیکی در مبارزه‌شان علیه نژادپرستی سفید پوستان، پورتوریکن‌ها، مکزیکی‌ها، بومی‌های آمریکایی، بخش‌هایی از مهاجران غیر اروپایی و دیگرانی که بر هویت فرهنگی خود تأکید داشتند به آن‌ها پیوستند و بر خصیصه‌ی متکثر جامعه آمریکایی اصرار ورزیدند.

ب - تکثر فرهنگی، واکنشی در جهت بازسازی هویت خویش

استرالیا در اوایل دهه ۱۹۷۰ به سبب "آسیاگرایی"^۳ فزاینده و حضور فرهنگ‌های غیرقابل ادغام^۴ رسماً خود را جامعه‌ای متکثر اعلام کرد. همین وضعیت در مورد کانادا نیز صادق بود. اسرائیل نیز در اواخر دهه ۱۹۶۰ به سبب حضور شرقی‌تبارها یا یهودیان سفاردی خود را جامعه‌ای متکثر دانست. شعار یوزپلنگ‌های سیاه (Black Panthers) یکی از گروه‌های مبارز اسرائیلی این بود که: عزت نفس سفاردی‌ها کجاست؟ در بریتانیا حضور قابل توجه آسیای جنوبی‌ها و آفریقایی - کارائیبی‌ها مقوله‌ی تکثر فرهنگی را موضوعیت بخشید. در آلمان، متعاقب مهاجرت‌های وسیع از ترکیه و دیگر نقاط که اصلاً مایل به ادغام در فرهنگ مسلط نبودند و بر حفظ هویت فرهنگی خود تأکید داشتند، تکثر فرهنگی در دستور کار ملی قرار گرفت. در همه این جوامع، عمدتاً به دلیل رد تقاضای ادغام در جریان اصلی فرهنگی جامعه، تکثر فرهنگی تبدیل به جنبش سیاسی ایدئولوژیکی مهم شد. (Parekh, 2000:5)

بنابراین، جامعه متکثر جامعه‌ای متشکل از دو یا چند جماعت فرهنگی است. این جامعه به

1. Americanism
3. Asianization

2. a great asylum for diverse peoples
4. nonassimilable types

یکی دو صورت پاسخ گروه‌های متنوع فرهنگی خود را خواهد داد: یا تنوع فرهنگی را پذیرفته، به آن خوشامد می‌گوید و جایگاهی مرکزی برای آن در مجموعه‌ی جریان اصلی فرهنگ قائل است و به خواسته‌های اصحاب آن احترام می‌گذارد که چنین جامعه‌ی متکثری را از نظر جهت‌گیری‌های اصلی و طرز فکر کثرت‌گرا (multiculturalist) می‌نامند و یا در صدد ادغام کلی یا جزئی این جماعات فرهنگی در جریان اصلی فرهنگ جامعه است، چنین جامعه متکثری را از نظر جهت‌گیری‌های اصلی و طرز فکر جامعه وحدت‌گرا (monoculturalist) می‌گویند. این هر دو جامعه متکثر هستند اما صرفاً یکی از آن‌ها کثرت‌گراست. واژه multicultural اشاره به واقعیت تنوع فرهنگی در جامعه دارد، اما واژه multiculturalism پاسخ هنجاری به آن واقعیت است. (Parekh, 2000:6)

در برخی جوامع، عدم تفکیک بین جامعه متکثر و کثرت‌گرا موجب نزاعی دشوار و بی‌حاصل در زمینه‌ی توصیف جامعه شده است. در بریتانیا اقلیت قومی که متشکل از چند جماعت مستقل فرهنگی است، جماعتی بالغ بر ۶ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دهد. اگرچه جامعه متکثر است، اما محافظه‌کاران این وصف را برای جامعه نمی‌پسندند، از نظر آن‌ها، بریتانیا در طول تاریخ از فرهنگ مستقل کاملاً گره خورده به هویت ملی برخوردار بوده است، لذا باید موقعیت ممتاز این فرهنگ تحت هر شرایطی حفظ شود. ثانیاً، سایر اقلیت‌های فرهنگی جایگاهی مرکزی در هویت مستقل آن پیدا خواهند کرد. ثالثاً، این اقلیت‌ها را بایستی ارجمند پنداشت و تلاشی برای تشویقشان به ادغام در جریان اصلی فرهنگ کشور به عمل نخواهد آمد. رابعاً، در این صورت، اقلیت‌های قومی دیگر متشکل از افراد نخواهند بود، بل متشکل از جماعات سازماندهی شده‌ای هستند که ادعاهای جمعی خاص خود را خواهند داشت و چون همه این شرایط از نظر محافظه‌کاران مردود است، پس آن‌ها از متکثر دانستن جامعه بریتانیا امتناع می‌ورزند. در مقابل، بسیاری از لیبرال‌های بریتانیا که این الزامات را قبول دارند، جامعه را متکثر می‌دانند. (Parekh, 2000:6)

فرانسه نیز از نظر درصد اقلیت‌های قومی وضعیتی مشابه بریتانیا دارد، ترکیب آن‌ها نیز تا حدود زیادی شبیه به هم است. در اینجا نیز نه تنها محافظه‌کاران، بلکه لیبرال‌ها از متکثر دانستن جامعه فرانسوی امتناع می‌کنند. سنت سیاسی فرانسه مبتنی بر تصویری قوی از شهروندی است. برای شهروند فرانسه شدن باید به شکل آزادی در ملت فرانسه ادغام شد و مانند بقیه افرا جامعه

ملزم به رعایت حقوق و تعهدات آن شد. سنت فرانسوی فقط شهروند را به رسمیت می‌شناسد و جایگاهی برای مفهوم اقلیت قائل نیست؛ شهروندان می‌توانند در موضوعات خاص در قالب اقلیت متشکل شوند، اما به صورت اقلیت سازمان یافته با ادعاهای خاص و وضعیت دائمی خیر. علاوه بر این، ملت فرانسه نسبت به محافظت از فرهنگ فرانسوی تعصب دارد و انتظار دارد که همه‌ی شهروندان فرانسه نیز این شرایط را درک کنند. در واقع، از آنجا که آن‌ها اعتقاد دارند فرهنگ فرانسوی صرفاً فرانسوی نیست، بلکه اعتبار جهانی دارد، فرانسویان انتظار ادغام اقلیت‌ها را در جریان اصلی فرهنگ فرانسوی توجیه‌پذیر می‌دانند. در چنین شرایطی اقلیت‌های فرهنگی ادعایی برای شناسایی عمومی و پذیرش عام نخواهند داشت. از این رو، از نظر هر دو جریان محافظه‌کار و لیبرال، فرانسه جامعه‌ای متکثر نیست. این منازعه ترمینولوژیک از بی‌توجهی به تفاوت میان دو مفهوم multicultural (تنوع فرهنگی موجود در جامعه) و multiculturalism (تمایل ارادی و هنجاری جامعه به کثرت‌گرایی) برمی‌خیزد. به عبارت دقیق‌تر، هر دو این جوامع متکثر هستند، اما کثرت‌گرا نیستند و بیشتر تمایل به ادغام جماعات فرهنگی در جریان اصلی فرهنگی مسلط سستی جامعه دارند.

ج - دیالکتیک فرهنگ جهانی / جهان فرهنگی

افکار عمومی جهانی مجموعه‌ای از ارزش‌های جهانی را در زمینه‌ی حقوق بشر مطرح و حدودی از اخلاق همگن جهانی را تجویز کرده است. مردم به دنبال کار یا به عنوان گردشگر دائماً در سفرند و در طی این سفرها معمولاً صادرکننده و واردکننده‌ی ارزش‌ها و ایده‌های نوینی هستند. به علت استقبال از این افکار و ارزش‌ها هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند خودبسنده یا منزوی باشد. در واقع، نفوذهای خارجی آن قدر سریع و عمیق اند که کشور دریافت‌کننده متوجه حضور و تأثیر آن‌ها نمی‌شود. ایده فرهنگ ملی تا حدود زیادی از مد افتاده و پروژه‌ی وحدت فرهنگی - که بسیاری از جوامع پیشین و همه دولت‌های مدرن برای انسجام و ثباتشان به آن متوسل می‌شدند - امروزه دیگر طرفدار خاصی ندارد. بنابراین، تنوع فرهنگی معاصر در فضایی سخت و پیش‌بینی‌ناپذیر سیر می‌کند و به عنوان مخمصه‌ی جهانی در مقابل ما قرار دارد. جوامع متکثر معاصر در مقابل پیشینه چند صد ساله‌ی تجانس فرهنگی دولت - ملت ظهور کرده‌اند. تقریباً در همه جوامع پیشامدرن، جماعات فرهنگی حاملان اصلی حقوق جمعی بودند و در

پیروی از آداب و رسوم خود آزاد. اما دولت مدرن شیوه‌ی دیگری را برای وحدت اجتماعی در پیش گرفت. دولت مدرن تنها فرد را به عنوان حامل حقوق اجتماعی به رسمیت شناخت و لذا به دنبال فضای حقوقی، واحدهای سیاسی و مجموعه‌ای از قوانین و نهادهای یکدست و همگن برآمد. از آنجا که دولت نیازمند تجانس فرهنگی و اجتماعی بود، در طول سده‌های متمادی سعی کرد کل جامعه را نیز در همان جهت سوق دهد. تحت چنین شرایطی است که بسیاری تا به امروز نیز وحدت را مساوی تجانس و برابری را مساوی انطباق با جریان مسلط فرهنگی می‌دانند. (Parekh, 2000:8-9)

نتیجه‌گیری

چنانچه گذشت جهان امروز در پرتو مقوله‌ی جهانی شدن با دو وضعیت ظاهراً متعارض فرهنگ جهانی و کثرت‌گرایی فرهنگی مواجه است. مقاله با محوریت این پرسش که آیا جهانی شدن موجب انحلال هویت‌های متکثر فرهنگی شده است؟ با ترسیم فضای تکثر فرهنگی موجود رابطه‌ی آن را با جهانی شدن مورد بررسی قرار داد و چنین نتیجه گرفت که جهانی شدن دو تأثیر همزمان بر فضای فرهنگی گذارده است: از یک سو، موجب ظهور فرهنگ جهانی در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شده است و از سوی دیگر، در واکنش به فرهنگ مسلط موجب ظهور فرهنگ‌های متکثر شده که مهمترین دغدغه آن‌ها حفظ هویت خود و ممانعت از ادغام در فرهنگ مسلط است. در همین زمینه، در مقام نتیجه‌گیری می‌توان نکات زیر را افزود:

- ۱- در دنیای کنونی، مهمترین تفاوت اقوام و ملل از فرهنگ مایه می‌گیرد نه از ایدئولوژی یا سیاست و یا اقتصاد. همه جا مردمان و ملل می‌کوشند به این پرسش پاسخ دهند که ما «کیستیم»؟
- ۲- تعارض گروه‌های قومی با یکدیگر آشکارا بسیار شیوع دارد. تفاوت‌های فرهنگی و تمدن، مردمان را از یکدیگر جدا می‌کند و همانندی‌های فرهنگی، آنان را به سوی هم می‌کشاند و باعث اعتماد و همکاری می‌شود. مردم و حکومت‌ها به طور روزافزون درباره‌ی جامعه‌ی فرهنگی فراتر از مرزهای دولت‌ها سخن می‌گویند.
- ۳- مسأله مهمی که جوامع متکثر فرهنگی چون آمریکا با آن روبه رو هستند، مسأله تعارض یا همگرایی فرهنگ‌هاست. مثلاً آیا آمریکا کشوری است با یک فرهنگ یا چندین فرهنگ؟ اگر

کشوری است با چندین فرهنگ، پس پایه وحدت ملی آن چیست؟ به لحاظ تاریخی، آمریکا فرهنگ یگانه غالب و مسلطی داشته که محصول مهاجرنشینان اصلی بریتانیایی و موج‌های پیاپی مهاجرانی است که در آن فرهنگ جذب شده‌اند و در عین حال آن را جرح و تعدیل کرده‌اند. عناصر کلیدی آن، فرهنگ میراث اروپا، زبان انگلیسی، دین مسیحی و ارزش‌های پروتستانی بوده است. در آن فرهنگ مسلط و فراگیر و مشترک میان همه گروه‌ها، خرده فرهنگ‌های قومی و نژادی و منطقه‌ای نیز وجود داشته‌اند. ولی اکنون مریدان کثرت‌گرایی فرهنگی و بعضی از اقلیت‌ها و رهبران گروه‌های مهاجر و شخصیت‌های سیاسی، آن هسته مرکزی فرهنگ را زیر سؤال برده‌اند. اگر جامعه‌ای چند فرهنگی و فاقد هسته‌ی مرکزی فرهنگی شود، آنگاه چه چیز آن را یکپارچه نگاه خواهد داشت؟ این پرسش دغدغه طرفداران حفظ هویت خود در عصر فرهنگ جهانی است. (هانتینگتن، ۱۳۸۵: ۱۰).

۴- در اوضاع جهانی شده‌ی کنونی، شرایط امکان تأسیس هویت‌های جدید فراهم شده است. مهمترین خصلت هویت ساز جهانی شدن، تحدید فاصله‌های مکانی و زمانی است. در واقع، انسان با حذف فاصله‌های مذکور امکان هویت‌سازی جدیدی پیدا کرده است، این هویت‌سازی عمدتاً مبتنی بر بومی سازی ارزش‌های جهانی است. ارزش‌هایی چون دموکراسی، جامعه مدنی جهانی، اقتصاد و تجارت آزاد در پرتو عضویت در نهادهای بزرگ بین‌المللی چون سازمان تجارت جهانی و... چنانچه امروز برخی کشورها ارجح‌ها و ارزش‌های جهانی فوق‌الذکر را با افزودن قیود فرهنگی و هویتی خاص جامعه‌ی خود به کار می‌برند. (گل محمدی، ۱۳۸۱).

فهرست منابع

- فارسی

- کاستلز مانوئل، عصر اطلاعات؛ اقتصاد جامعه و فرهنگ (جلد ۲): قدرت و هویت، ترجمه حسن چاوشیان (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰).
- گل محمدی احمد، جهانی شدن هویت، فرهنگ (تهران: نشر نی، ۱۳۸۱).
- لیتل دانیل، تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم الاجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش (تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳).
- هانتینگتن سموئل، تعارض و همگرایی فرهنگ‌ها در قرن بیست و یکم، ترجمه عزت‌الله

فولادوند، روزنامه اعتماد ملی، شماره ۷۱ و ۷۲ تاریخ ۱۱ و ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۵.

- انگلیسی

- Featherstone Mike, Islam Encountering globalization: an introduction, in, **Islam Encountering Globalization**, edited by Ali Mohammadi (London: Routledge Curzon, 2002).

- Fukuyama Francis, "Economic Globalization and Culture: A Discussion with Dr. Francis Fykuyaman, "Merrill Lynch Froum (2000); and Francis Fukuyama.

<http://www.ml.com/woml/forum/global.htm>,

- Fukuyama Francis, "The End of History?" **National Interest** 16 (summer 1989).

- Held David, McGreW Anthony, Globalatt David and Perraton Jonathan, **Global Transformation: Politics, Econimics and Culture** (Standford, California: Stanford University Press, 1999).

- Howarth David, Discourse Theory, in, **The Theory and Methods in Political Science**, edited by David Marsh and Gerrt Stoker, first edition, (Macmillian Press, Ltd, 1995).

- Parekh Bhikhu, **Rethinking Multiculturalism**; Cultural Diversity and Political Theory (U.K: Palgrave, 2000).

- Peterson R., D Wunder and H.Mueller, **Social Problems** (New Jersey: Prentice Hall, 1999).

- Rouse Joseph, Power / Knowledge, in **The Cambridge Companion to Foucault**, edited by Garry Gutting (Cambridge University Press, 1996).

- Sen Amartya K., **Choice, Walfare and Measurement** (Cambridge, Mass: MIT Press, 1982).

- Steger Manfred B., **Globalism: The New Market Ideology**, (U.S.A: Rowman & Littlefield Publishing, INC. 2002).